

(۳) آیه شریفهظهار:

«الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنكُم مَّن نُّسَأِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا
مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوءٌ غَفُورٌ»^۱

ترجمه:

«کسانی که از شما نسبت به زنانشان «ظهار» می‌کنند و می‌گویند: «تو نسبت به من به منزله مادرم هستی»، آنان هرگز مادرانشان نیستند؛ مادرانشان تنها کسانی‌اند که آنها را به دنیا آورده‌اند. آنها سخنی ناپسند و باطل می‌گویند؛ و به یقین خداوند بخشنده و آمرزنده است.»

ما می‌گوییم:

۱. نحوه استدلال به این آیه چنین است که:

خدای سبحانظهار را حرام دانسته است و این مورد اجماع فریقین است^۲ آیه شریفه علت تحریم را آن می‌داند کهظهار «قول منکر و قول زور» است. پس معلوم می‌شود «قول زور» حرام است. و چنانکه در بحث از آیه قبل آوردیم، زور اگر چه به معنای دروغ هم دانسته شده است ولی در اصل به معنای قول باطل است و دروغ بودن از مصادیق آن می‌باشد و روشن است که دشنام نیز از مصادیق روشن باطل در نگاه عرف است. پس می‌توان گفت علت تحریمظهار آن است که مصداق قول باطل است، پس قول باطل مطلقاً حرام است. پس دشنام هم که قول باطل است، حرام است. ان قلت: زور در آیه شریفه، نکره است و نمی‌تواند مطلق زور را تحریم کند، بلکه آیه می‌گویدظهار یک نوع منکر قولی و یک نوع باطل است پس هر نوع باطل حرام نیست بلکه برخی از انواع آن باطل است.

قلت: نکره بودن زور به جهت آن است که آیه می‌خواهدظهار را یک نوع از زور بداند (و حتی اگر معرفه بود، بازظهار یک نوع از آن محسوب می‌شد) ولی این دلیل نمی‌شود که بگوییم «پس برخی از اقسام زور حرام است» چرا که استدلال در صورتی تمام خواهد بود که زور مطلقاً حرام باشد تا وقتی چیزی به نوعی زور بود، محکوم به حرمت باشد.

۲. مطابق دلالت آیه هر نوع قولی که عرفاً قول باطل باشد، حرام است و دشنام مطلقاً در نگاه عرف

چنین است.

۱. سوره مجادله، آیه ۲

۲. جواهر الکلام، ج ۳۳، ص ۱۲۹؛ الموسوعة الفقهية، ج ۲۹، ص ۱۹۱





۳. اما نکته ای را می توان درباره دلالت این آیه مطرح کرد که استدلال به آن را مشکل می کند: ممکن است بتوان گفت، این آیه در مقام استدلال برای تحریمظهار نیست بلکه صرفاً قیح عرفی آن را مد نظر قرار داده است. و لذا تعلیل مذکور برای نشان دادن وقاحت عمل و زشتی آن است (حتی از این جهت که ایشان ناخواسته مادران خود را بدون احترام یاد می کنند) و لذا به یک امر مذموم عرفی و آنچه مردمان منکر می دانسته اند تمسک کرده است. اما حرمتظهار یا از آیه بعد که کفاره برای آن قرار داده شده است قابل استفاده است و یا از ادله دیگر.

(۴) آیه شریفه سوره فرقان:

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا»^۱

ترجمه:

«و کافران گفتند: «این قرآن فقط دروغی است که او به خدا افترا بسته، و گروهی دیگر او را بر این کار یاری داده اند.» آنها با این سخن، ظلم و دروغ بزرگی را مرتکب شدند.»

توضیح:

در شأن نزول آیه نقل شده است که کافرین می گفته اند، که آنچه پیامبر می گوید مردی از یهود به نام ابن قطبه به او یاد می دهد و نصاری هم به او کمک می کنند^۲ برخی روایات نام آن نصاری را «ابوفهیلة، عابس و عداس و حبر» ضبط کرده اند.^۳

ما می گوئیم:

۱. استدلال به این آیه می تواند چنین باشد که آیه می فرماید کفار می گویند پیامبر دروغی ساخته و گروهی هم او را یاری کرده اند، در حالیکه کافران ظلم و زور را مرتکب شده اند. پس معلوم می شود ظلم و زور حرام است که به عنوان کبرای کلی قرار گرفته است. توجه شود که مفسرین ظلم را به این جهت دانسته اند که آنها پیامبر را تکذیب کرده اند و لذا از حق و عدل خارج شده اند و زور بودن را به جهت دروغ بودن کلام برشمرده اند.

۱. سوره فرقان، آیه ۴

۲. تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۱۱۰

۳. بحار الانوار، ج ۹، ص ۲۲۸



۲. اما در این باره ممکن است اشکالاتی را بر استدلال مذکور وارد کرد:

الف) ممکن است « فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا » مقول قول کافرین باشد البته در این صورت هم کافران به یک امر قبیح عقلی تمسک کرده اند ولی دیگر دال بر حرمت شرعی نخواهد بود.

ب) زور در آیه نکره است و علی الاطلاق هر نوع زوری را تحریم نمی کند. یعنی آیه می فرماید: «این سخن نوعی از باطل است» و نمی توان تحریم هر نوع باطل از آن استفاده کرد.

ج) آیه شریفه در مقام تحریم زور نیست بلکه باطل بودن آن را مد نظر دارد. یعنی کلام غلطی می گویند و لذا نمی توان از آن حرمت زور را استفاده کرد. به عبارت دیگر آیه در صدد آن است که به قبیح متفاهم عرفی - یعنی نسبت دادن بدون دلیل - توجه دهد و در مقام تحریم عمل آن ها نیست.

۳. به نظر می رسد در پاسخ به اشکال اول بتوان گفت که فهم مفسرین عموماً آن است که این عبارت را مقول خدای سبحان برشمرده اند.^۱

در پاسخ به اشکال دوم نیز همان چه در ذیل آیه قبل آوردیم، قابل بازگویی است. اما اشکال سوم قابل ملاحظه است.

۵) آیه شریفه «لا تتابزوا باللقاب»

مرحوم سبزواری^۲ در ادله حرمت به این آیه تمسک کرده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ»^۳

ترجمه:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگز گروهی از مردان شما گروه دیگری را مسخره نکنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند؛ و نه زنانی زنان دیگر را، شاید آنان بهتر از اینان باشند؛ و

۱. التحریر و التنویر، ج ۱۹، ص ۱۴۰؛ مفاتیح الغیب، ج ۲۴، ص ۴۳۳، میزان، ج ۱۵، ص ۱۸۱، متقینات الدرر، ج ۸، ص ۴

۲. مهذب الاحکام، ج ۱۶، ص ۹۶

۳. سوره حجرات، آیه ۱۱



ما می گوئیم:

یکدیگر را مورد طعن و عیبجویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان نام کفرآمیز بگذارید؛ «

۱. ما در مباحث سال ششم^۱ درباره دلالت آیه بر حرمت مسخره کرده مومنین استدلال کردیم.
۲. در ما نحن فیه، می توان از «نیز» و نهی از آن استدلال کرد. چرا که «نیز» به معنای «اسم بد به کسی دادن» است.
- لسان العرب می نویسد که تنابز به معنای مطلق لقب دادن است ولی اکثراً در صورتی استعمال می شود که لقب مذموم برای کسی استعمال شود. این کتاب هم چنین می نویسد که اگر به کسی که قبلاً یهودی بوده و بعد مسلمان شده است، بگویند یهودی، این «نیز» است و سپس احتمال می دهد که آیه شریفه بر هر لقبی که انسان از آن کراهت دارد، تطبیق کند.^۲
۳. اما دلالت آیه، تحریم مطلق سب را ثابت نمی کند، بلکه نوع خاصی از آن را مورد اشاره قرار می دهد که همان «نام گذاری با اسم زشت» است.
- اللهم الا ان يقال آنکه یکی از معانی «نیز»، «عیب نهادن» است^۳ و لذا فخر رازی هم مثال برای نیز را چنین بر می شمارد: «فَإِنَّ مَنْ نَبَزَ غَيْرَهُ بِالْحَمَارِ وَهُوَ يَنْبِزُهُ بِالتُّورِ وَغَيْرِهِ» و لذا هر نوع سب، مصداق نیز است.^۴
۴. فخر رازی هم چنین می نویسد که علت اینکه قرآن «تنابز» (از باب تفاعل) را مورد اشاره قرار می دهد آن است که «فالظاهر ان النبز يقتضى فى الحال الى التنابز و لا كذلك اللمزه»^۵
۵. اما اشکال اصلی در دلالت این آیه آن است که ممکن است بگوئیم سوره حجرات متضمن احکام اخلاقی است و در مقام بیان احکام تکلیفی نیست (احکام اخلاقی هم یا مستحبات و مکروهات هستند و یا ارشاد به آداب اجتماعی می باشند).

۱. ص ۲۸۴

۲. لسان العرب، ج ۱۴، ص ۲۰

۳. المنجد

۴. مفاتیح الغیب، ج ۲۸، ص ۱۳۳

۵. همان